

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



رسالة شهاب ثاقب

ملا فتح الله شوشتری (متخلص به وفايي)

مقدمه و تعليقات:

سينا صابري

شابک: ۳۰۰۰ ریال: ۵-۶۱-۸۴۹۷-۶۰۰-۹۷۸

شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۸۳۵۵۰

عنوان و نام پدیدآور: رساله شهاب ثاقب ملا فتح الله شوشتری (متخلص به وفایی)/مقدمه و تعلیقات سینا صابری.

مشخصات نشر: مشهد: آرسس، ۱۳۹۷.

مشخصات ظاهری: ۵۲ ص: مصور.

یادداشت: کتاب حاضر قبلاً تحت عنوان "شرح حال علامه ادیب فقید وفائی شوشتری (قدس سره): بانضمام دستورات شرعیہ در ادعیہ ختومات" توسط نشر صدرا به چاپ رسیده است.

موضوع: عرفان

Mysticism موضوع:

موضوع: عرفان -- آثار ادبی

Mysticism -- Literary collections موضوع:

رده بندی دیویی: ۸۳/۲۹۷

رده بندی کنگره: BP/۲۸۶/۷و۱۳۹۷

سرشناسه: وفائی شوشتری، فتح الله بن حسن، ۱۲۰۸ - ۱۳۰۴ ق.

شناسه افزوده: صابری، سینا، ۱۳۶۸ -

وضعیت فهرست نویسی: فیا

رساله شهاب ثاقب

نگارش: فتح الله شوشتری

مقدمه و تعلیقات: سینا صابری

طراحی جلد: حمیدرضا رضوانی اول

نوبت چاپ: نخست، بهار ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

چاپ، صحافی: چاپ دقت

نشر: انتشارات آرسس

شابک: ۵-۶۱-۸۴۹۷-۶۰۰-۹۷۸

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

انتشارات آرسس: مشهد بین معلم ۵۹ و ۶۱، پلاک ۱۲۳، طبقه دوم

تلفن تماس: ۰۹۱۵۵۰۲۱۳۷۵ - ۳۸۶۲۴۲۰۹

## فهرست

۶.....	مقدمه
۸.....	نظری بر این رساله
۱۰.....	یادی از مولف رساله شهاب ثاقب
۱۳.....	رساله شهاب ثاقب
۴۱.....	تصاویر
۵۱.....	منابع

مدتی است که در موضوع شناخت صوفیه و عرفان مورد نظر ایشان مطالبی را نگاشته‌ام و در هریک از آنها سعی من در این بوده تا به جنبه‌های مخرب برخی از جریانات مرتبط با ایشان، اشاره کنم و تا حدودی با توجه به گفت و گوهایی که پس از چاپ این نوشته‌ها با اقشار مختلف صورت می‌گرفت مشخص شد که آگاهی لازم که در حد آن نوشته‌ها توقع می‌رفت به وقوع رسیده باشد.

علی‌ای حال هرچه بیشتر به موضوع جریانات فکری موازی با وحی الهی پرداخته شود امید است که بتوان انحرافی را که در درک و عمل به کلام وحیانی صورت گرفته را به حداقل رساند تا با بازگشت به وحی، اسلام حقیقی، بار دیگر احیا شود.

این نوشته نیز کوتاه سخنی است در رساله‌ای موسوم به «شهاب ثاقب» اثر «ملا فتح الله شوشتری» متخلص به «وفایی» که از شاگردان مبرز «حاج سید علی شوشتری» به شمار آمده و موضوع اصلی آن را در نقد و بررسی چگونگی امور خارق‌العاده تکوینی که بخشی از عرفان عملی در نزد اهلش به شمار می‌رود قرار داده.

این اثر از این جهت حائز اهمیت است که مرحوم وفائی خود از اساتید بزرگ در علوم غریبه به شمار رفته و از آن طرف نیز شاگرد و مرید شخصیتی بارز در

عرفان معاصر شیعی یعنی سید علی شوشتری بوده که راه را بر نقد بسیاری از افراد بر خود بسته تا با یدک کشدین این دو عنوان به تبیین هرچه بهتر موضوع مورد بحث پردازد.

بنابراین با توجه به اهمیت این نوشته سعی بر این شد تا اگرچه در سالیان دور این رساله به چاپ رسیده است اما با الحاق برخی مطالب به آن بتوان کارکرد بهتری از آن ارائه داد تا این شاء الله با شناخت آن کمکی شود در شناخت ابعاد گوناگون تصوف و عرفان مورد نظر ایشان.

سینا صابری

## نظری بر این رساله

رساله «شهاب ثاقب» چنانکه در بررسی های خود یافتیم اولین بار در کتابی تحت عنوان «شرح حال علامه ادیب فقید وفائی شوشتری» به قلم «حجت الاسلام محمد مهدی شوشتری» در انتشارات صدر (احتمالا ۱۳۴۵) به صورت افسست از دست خط مؤلف به چاپ رسیده.

این کتاب شامل رساله ای مختصر در احوالات مرحوم وفائی، رسائلی از مرحوم وفائی با عناوین «شهاب ثاقب»، «جبر و اختیار» و «دیوان ملا فتح الله شوشتری» می باشد.

بنابراین بر اساس موضوع با اهمیتی که در این مجموعه وجود داشت و آن هم مطالب مطرح شده در رساله «شهاب ثاقب» بود تصمیم گرفتم تا با اضافه نمودن و تعلیق مطالب مرتبط و کوتاه که متناسب با خطوط این رساله باشد این رساله بار دیگر به چاپ رسد.

مطلبی که می بایست به آن اشاره کنم این است که در برخی از خطوط این کتاب مطالبی دیده می شود که موافق با نظریات شخصی من نبوده اما در تعلیقات خود سعی بر این داشته ام که به این موضوعات اشاره ای نکنم تا جریان اصلی بحثی که مرحوم وفائی تبیین نموده دچار خدشه نشود و تصور من بر این



بود که به این ترتیب عمل نمودن جنبه زیباتر و قابل درک بیشتری برای خواننده محترم این سطور فراهم خواهد کرد.

## یادی از مولف رساله شهاب ثاقب

«ملا فتح الله شوشتری» متخلص به «وفایی» در حدود سال ۱۲۰۸ (هجری قمری) در خانواده ای روحانی دیده به جهان گشود. وی فرزند آخوند «ملا حسن بن علی بن حاج رحیم» بوده که از علمای شهرستان شوشتر به شمار آمده .

ایشان در شهر خود از محضر پدر و سایر علمای آن دیار از جمله «حاج سید علی وصی شیخ انصاری» و «حاج میرزا سید فتح الله مرعشی شوشتری»<sup>۱</sup> (وفات: ۱۲۸۸ ه ق) متخلص به کیمیایی که دارای تالیفات متعددی در علوم غریبه بوده بهره مند گردید و از هر دو استاد خویش اجازه ذکر می گیرد. وی در علوم ریاضی و علوم غریبه از جمله طلسمات، اکسیر و قلب اجسام تبخر داشته و خط نستعلیق و شکسته را به زیبایی می نوشت.

به هر حال ایشان قسمتی از عمر خود را در ریاضت سپری می نماید و پس از دورانی، عزم به سفر می گیرد به این نحو که راهی عربستان شده و در آنجا به

---

<sup>۱</sup> "از ایشان کتابهای زیادی به یادگار مانده است از آن جمله وفق المراد در اعداد، مفرح الروح در طب و معالجه برخی امراض، تسویه التعلیم فی معرفه التقویم در شناخت تقویم های شمسی و قمری و میلادی، حاشیه بر مغنی اللیب و حاشیه بر نصاب الصبیان، خلاصه رساله مناسک حج تألیف آیت الله حاج سید محمد باقر شفتی، گنجینه جواهرات و دفینه خیرات در ختوم و اوراد و ادعیه و کتاب دستورالذکر و کتاب خزانه القانع در دستور و آداب ذکر در شبانه روز و آداب نماز شب و اسباب توسعه رزق و این دو کتاب اخیر را برای شاگرد و دوست خود مرحوم حاجی ملا فتح الله وفایی نوشته است". (پایگاه اطلاع رسانی گردشگری

مکه معظمه و مدینه منوره می رود پس از آن مدتی را در کشور هندوستان سپری می نماید و بعد از آن راهی کشور عراق و زیارت ائمه شیعہ می شود و پس از مدتی که به شوشتر بازگشت می نماید عازم شهر مشهد می شود و مدتی را در آنجا سپری نمود.

چنانکه محمد مهدی شوشتری از یک عالم شوشتری نقل می کند در حرم حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - به الحاح و ابرام پرداخته و همچنین به برخی ریاضات و اعمال خاص روی می آورد و از حضرت درخواست می کند تا وی را به مسیر صحیح راهنمایی نماید و بالاخره پس از یک سال به وی فهمانده می شود تا به شهر نجف سفر نماید و ایشان نیز به آن دیار سفر نمود و رحل اقامت می افکند.

پس از ورود به نجف، آوازه درویشی به گوش وی می رسد که بسیاری از خواص و عوام نجف در محفل وی شرکت می کرده و کوچه ای که خانه آن درویش در آنجا بود را «کوچه درویش» نام نهاده بوده اند.

بالاخره مرحوم وفائی با خود می پندارد که ظاهراً همین شخص است که از مشهد به نجف حواله داده شده است و تصمیم می گیرد که در حلقه وی شرکت نماید اما روزی که عزم بر رفتن داشته ابتدا به منزل سید علی شوشتری می رود

و در بدو ورود ، مرحوم سید علی شوشتری<sup>۱</sup> به وی می گوید که "وفائی زود بیا تورا نزد من فرستاده اند نه نزد درویش" در همان لحظات بود که جناب وفائی از رفتن به نزد درویش منصرف می شود و اتفاقاً پس از مدت کوتاهی خلاف شرع هایی از این درویش آشکار می شود تا جایی که وی را از عراق خارج می کنند و رساله «شهاب ثاقب» را مرحوم وفائی به توصیه «شیخ جعفر شوشتری»<sup>۲</sup> در رد همین درویش در سال ۱۲۹۴ (ه ق) می نگارد.

---

<sup>۱</sup> حاج سید علی شوشتری در حدود سال ۱۲۲۳ (هجری قمری) ولادت یافت و بیش از یک صد سال پیش در مصدر قضاء و مراجعات عامه بوده تا اینکه روزی، شخص جولائی (بافنده‌ای) نزد وی رفته و می‌گوید: «فلان حکمی که طبق دعوی شهود به ملکیت فلان ملک برای فلان کس نموده‌اید صحیح نیست، آن ملک متعلق به طفل صغیر یتیمی است و قبالة آن در فلان محل، دفن است؛ این راهی که شما در پیش گرفته‌اید صحیح نیست و راه شما این است.» این مطلب سر آغاز راهی می شود که در آینده، مسیر ایشان را به سمت طریقت آن جولا کشاند و همان شد که عرفان ایشان در دوران معاصر، بهشی از عرفان شیعی قرار گرفت آن هم به سبب تربیت شاگردانی همچون «مولا حسین قلی همدانی»، «ملاً فتح الله وفائی شوشتری».

<sup>۲</sup> صاحب کتاب « خصائص الحسینیة » مرحوم «شیخ جعفر شوشتری» در سال ۱۲۳۰ (هجری قمری) در شهر شوشتر ولادت یافت. ایشان خطیبی بسیار توانا و بلیغ بود که شهرت سخنرانی‌های او آنچنان زبان زد شد که فقاقت او را نیز تحت‌الشعاع قرار داد. وی از شاگردان شیخ محمد حسن صاحب جواهر، شیخ مرتضی انصاری، شیخ علی بن جعفر کاشف الغطاء، شیخ راضی نجفی، شیخ محمد حسین صاحب فصول به شمار رفته است.

### « رساله شهاب ثاقب »

الحمد لله الذي منّ على بالهدايه بعد الضلال و الهمنى لما هو محجوب عن اكثر الناس بل اوحى الرجال، فاسئله ان يمن على بحسن الخاتمة و خير المسائل بحق محمد و آله صلى الله عليهم ما تعاقب الايام و الليالى.

اما بعد: مطلبى لازم العرض است كه به حكم اذا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي امْتِنِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ وَ اَنَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ اَجْمَعِينَ<sup>۱</sup> تحرير و بيانش بر اين بنده هيچ مدان ، فرض است اگر چه اين بى حاصل تبّه روزگار و اين غافل خسران مآل نه از اهل علم و نه از اهل حال و نه از صاحبان فضل و نه از ارباب كمال اما چون از علمايى ربانى و باريافتگان در گاه صمدانى،

<sup>۱</sup> از پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم نقل شده است كه: هر گاه در امت من، بدعت ها پديد آمد، پس بر عالم، واجب است كه دانش خویش را آشكار كند و گرنه لعنت خدا و ملائكه و همه مردم بر او باد.» مجلسى، بحار الأنوار، ج ۵۴، ص ۲۳۴، ح ۱۸۸. در اصول كافي در بحث از بدعت نیز اين حديث نقل شده است.

احدی متعرض این مطلب نشده و تحقیقی در این باب نفرموده است در اظهار ناچارم زیرا که از مخفی بودن این امر بسیاری از بندگان و پاکان و طالبان از اهل ایمان، کارشان به ضلالت و هلاکت کشیده است و سالکان این مسالک پر از اشتباه هر یک به غرض و مرضی کتمان نموده و امر را بر اشتباه گذاشته و از نظر عبادالله پوشیده اند و غیر سالکین این مسلک را اطلاع و خبری از خرابی راه نبوده نیست که بطور تحقیق، شرح کفر و ضلالت طریق را بیان نماید تا این زمان که سال یک هزار و دویست و نود و چهار از هجری است خداوند چنین خواست که بعد از مشاهده و عیان، حل این عقده و معمای مشکل به دست این بنده جاهل و ضایع روزگار بی حاصل یعنی وفائی شوشتری شود.

اولا من باب المقدمه بر سبیل اجمال و اختصار عرضه می شود در وجود انسانی یعنی وجود اصلی و ابتدائی انسان چیزی است که او اعظم و اکمل و اجمل و اجل و اتم از جمیع ممکنات است و کمال باری او اقوی دلیل است بر اثبات مدعا که می فرماید: **ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**<sup>۱</sup> و مراد از انسان آن چیزی است که روح و نفس و طبع و ماده و اعضا و جوارح جمیعا مضافند بسوی او و منسوب به او هستند. همچنان که واضح است و می بینی که همه چیز خود را نسبت به او می دهی و همه را مضاف بسوی

<sup>۱</sup> پس از آن خلقتی دیگرش کردیم پس آفرین بر خدا که بهترین آفرینندگان است. (مومنون، آیه ۴).

او می‌نماید حتی روح و جان را و مادون او همه منسوب به او هستند و او اجل و اعظم از آن است که فهمیده شود یا اسمی بر او صادق آید و اوست نمونه ألوهیت و آموزج ربوبیت و اوست که حضرت قدوة السالکین و امام المخلصین علی بن ابیطالب می‌فرماید: **أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكُ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْاَكْبَرِ**<sup>۱</sup> و حکما او را نفس ناطقه خوانند و در کلام مجید تعبیر از او به روح شده است همچنان که می‌فرماید: **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي**<sup>۲</sup> زیرا که سائلین بالاتر از روح چیزی را تصور نمی‌کردند مثل اغلبی که حالا بالاتر چیزی را تعقل نمی‌کنند.

و به حکم همین آیه شریفه و اخبار اهل بیت معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - این ممکن از عالم امر است و جمیع مضافات و منسوبات او متدرجا و

<sup>۱</sup> این شعر و عبارات آن در منابع اولیه حدیثی شیعه ذکر نشده است و ظاهرا در کتاب‌های عرفانی و ادبی قرن هفتم به بعد به حضرت علی بن ابی طالب منسوب داده شده است سندی نیز برای این ابیات وجود ندارد.

«ای انسان، داروی تو در درونت وجود دارد در حالی که تو نمی‌دانی و دردت هم از خودت می‌باشد اما نمی‌بینی. آیا گمان می‌کنی که تو موجود کوچکی هستی در حالی که دنیای بزرگی در تو نهفته است؟ ای انسان، تو کتاب روشنی هستی که با حروفش هر پنهانی آشکار می‌شود.

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ --- وَ دَاؤُكَ مِنْكَ وَ مَا تَنْظُرُ --- وَ تَحْسَبُ [تزعّم] أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ --- وَ فَيْكُ أَنْطَوَى الْعَالَمِ الْاَكْبَرِ --- وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي --- بِأَحْرَفِهِ يَظْهَرُ الْمُضْمَرُ».

(دیوان امیر المؤمنین (ع)، ص ۱۷۵)

<sup>۲</sup> و از تو درباره «روح» سؤال می‌کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است. (اسراء، ۸۵).

مرتبا همه از عالم خلقند و در آن رتبه که اوست سعادت و شقاوتی نیست. سعید و شقی در آن رتبه هر دو یکسانند و تینت که مستلزم سعادت و شقاوتست بعد از آن است و از عالم خلق است لهذا ملای رومی می گوید:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد      موسی با موسی در جنگ شد

گر تو این رنگ از میان برداشتی      موسی و فرعون دارند آشتی<sup>۱</sup>

زیرا که طینت شقاوت از سحجین است، تیره و سیاه و طینت سعادت از علیین است نورانی و سفید رنگی عارض او نشده است.

و خداوند عالمیان آن چیز یعنی آن انسان و انسانیت را به حکمت بالغه و قدرت قاهره خود به آغشیه و حجب نفس و غبارهای ماده و طبع محجوب و زندانی و اسیر فرموده از برای مصالحی که ذکر آنها دخلی به مقام ندارد.

و یکی از آنها این است: تا سرکشی نکند و ادعای الوهیت و ربوبیت ننماید و خود را هلاک ابدی نسازد و پیوسته مغلوب و مقهور و محتاج و ذلیل و به هزار علت علیل باشد. **لَكَ يَا إِلَهِي وَخَدَانِيَّةُ الْعَدَدِ، وَ مَلَكَةُ الْقُدْرَةِ الصَّمَدِ، وَ فَضِيلَةُ الْحَوْلِ وَ الْقُوَّةِ، وَ دَرَجَةُ الْعُلُوِّ وَ الرَّفْعَةِ. وَ مَنْ سِوَاكَ مَرْحُومٌ**

<sup>۱</sup>. بیت دوم در کتب شعر اینگونه ضبط شده است:

چون به بی رنگی رسی کان داشتی --- موسی و فرعون دارند آشتی

(مثنوی معنوی مولوی دفتر اول ابیات ۲۴۶۷ و ۲۴۶۸).



فِي عُمْرِهِ، مَغْلُوبٌ عَلَى أَمْرِهِ، مَقْهُورٌ عَلَى شَأْنِهِ، مُخْتَلِفٌ الْحَالَاتِ،  
مُتَنَقِّلٌ فِي الصِّفَاتِ فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَالْأَضْدَادِ، وَ تَكَبَّرْتَ عَنِ  
الْأَمْثَالِ وَالْأَنْدَادِ، فَسُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.<sup>۱</sup>

و جماعت مرتاضین از مشایخ صوفیه و عرفای الذین لا یعرفون الله ابدا به ریاضات خاصه و کسر نفس هر یک به قدر استعداد تا قریب به آن رتبه و مقام رسیده اند از بس که او را عظیم و جلیل و جمیل و قادر و قاهر و سلطان و مختار و محبط و علیم و خبیر یافتند و متصفش به صفات الوهیت و ربوبیت دیدند چنین پنداشتند که اوست الله تعالی و رب الارباب لا غیر- تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا- فلماذا یکی لیس فی جبتی سوی الله<sup>۲</sup> گفته

<sup>۱</sup> بخشی از دعای بیست و هشتم صحیفه سجادیه:

ای معبود من، تو با وجود صفات گوناگون، یگانه و یکتایی، و تنها تو دارای آن نیروی نفوذ ناپذیر هستی. کمال توانایی و نیرومندی برای توست. والا خداوند و بلند مرتبه‌ای. هر کسی جز تو در زندگی‌اش مستحقّ ترحّم است؛ در کار خود بی‌اختیار، و در هر حال خویش بیچاره است؛ از حالی به حالی دگرگون می‌شود و صفتهای گوناگون می‌پذیرد. تو برتر از آنی که همتا و هم توانی داشته باشی، و بزرگ‌تر از آن که تو را مثل و مانندی باشد، پاک و منزّهی و جز تو معبودی نیست.

<sup>۲</sup> اشاره است به سخن ابویزید بسطامی. علامه محمد تقی جعفری پیرامون این قبیل سخنان از بایزید می‌فرمود: آنان که «أنا الحق» یا «لیس فی جَبَّتِي سِوَى اللَّهِ» (نیست اندر جَبّه‌ام الاّ خدا) و یا «سبحانی ما أعظم شأنی» (پاک است وجودم چه با عظمت است شأن و مقام من) سر دادند، بدون تردید من آنان از به فعلیت رسیدن نوعی گسترش ذهنی بر هستی برخوردار گشته و در آن حالت غیرمعمولی، به جای صعود بر قله‌های مرتفع در مسیر جاذبه‌ی کمال، با تعین دادن به هویت [من] خود که ضمناً محدودیت حق تعالی را

و دیگری **انا الحق** بر زبان جاری نموده و هرکدامی از ایشان به کلام بیهوده ای لب گشوده است. و از همین جا و مقام است که همه ایشان وحدت وجودی شده اند و وجود واجب را **جل اسمه** در هر چیزی ساری و جاری می دانند و اکثری از حکما هم ایشان را متابعت نموده اند و احدی از مرتاضین مذکورین به کنه و حقیقت این مقام کما هو حقّه نرسیده و نخواهد رسید و حدیث شریف **من عرف نفسه فقد عرف ربه** از تعلیقات محالیه است<sup>۱</sup>، یعنی چنانکه به کنه و حقیقت خود نمی توان رسید همچنین به کنه و حقیقت رب

هم نتیجه می داد از حرکت باز ایستادند و آینه‌ای پیش رو نهاده، آن من گسترده را که در آینه دیدند، حق و کمال مطلق انگاشته‌اند. اینان یعنی در نیمه‌ی راه ماندگان (البته اگر راهی رفته بودند) نتوانستند ما بین آتش محض و آهن تفتیده فرق بگذارند. اگر گویندگان جملات فوق من خود را درست به جای می‌آوردند، اولی به جای «انا الحق» می‌گفت: «انا من الحق و بالحق و الی الحق» و دومی به جای «لیس فی جبتی الا الله» می‌گفت: «ان ما فی جبتی من الله و لله و بالله و الی الله» و سومی به جای «سبحان ما اعظم شأنی» می‌گفت: «سبحانک ما اعظم شأنک و قد اکرمتنی و شرفتنی و جعلتنی منک و لک و بک و الیک». ریاضت‌ها هر چه باشد بعدی از تجرد روح را که گسترش آن بر هستی است تقویت می‌نماید. شخص مرتاض اشرف و احاطه‌ای بر خود احساس می‌کند و در نتیجه به جای دریافت عظمت بی‌نهایت الهی بر روی خویشتن خویش خم شده و خود را در صفت ربوبی می‌بیند و ناگهان و یا به تدریج دعوی خدایی می‌نماید. (مجله نورالصادق شماره ۱۰)

<sup>۱</sup> سید نعمه‌الله موسوی جزائری در نورالبراهین (ج ۲، ص ۴۰۲)، سیدعلی خان مدنی در ریاض السالکین (ج ۱، ص ۲۷۲)، ملاهادی سبزواری در تعلیقه خویش بر اسفار (ج ۷، ص ۲۲) و بسیاری دیگر از علما نیز همین برداشت از حدیث را در کتب خود نقل نموده اند. این حدیث و با همین عبارت به نحو مرسل در برخی منابع به پیامبر اسلام و علی بن ابی طالب -علیهما السلام- نسبت داده شده است. برخی از مصادر این حدیث عبارتند از: موسوعه اطراف الحدیث النبوی الشریف، ج ۸، ص ۳۵۹، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۳۱ و ج ۶، ص ۲۵۱.

الأرباب نمی توان رسید و اینکه عرض شد محال است یعنی حق المعرفة نفس، محال است و اگر محال نمی بود حق المعرفة حق، محال نبود از این جهت است که حضرت ختمی مرتبت عرض می کند **ما عرفناك حق معرفتك**<sup>۱</sup> پس تأملی نیست به اینکه حضرت - صلی الله علیه و آله - به کنه حقیقت خود به تمامه نرسیده است و همان است کلمه **مخزون**<sup>۲</sup> **عند ربه** و آیه شریفه که معنی باطنش اشاره به سیر دادن حضرت موسی بن عمران از نفی و شرط و تعلیقی که در او مذکور است از این مطلب معلوم است که او عرض می کند:

**رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا**<sup>۳</sup>

باری زیاده از این در این باب گفتگو جایز نیست و بیش از این محل حاجت نیست.

بعد از این گر شرح گویم ابلهی است --- زآنکه شرح او ورای آگهی است

<sup>۱</sup> اشاره است به حدیث: ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك. ما تو را چنان که حق معرفتت می‌باشد نشناختیم و ما تو را آن گونه که حق عبادت تو است پرستش نکردیم. (تفسیر نمونه، ص ۵۳۲).

<sup>۲</sup> ذخیره، اندوخته، پس انداز. آنچه که در انبار قرار دهند اعم از کالا یا مواد اولیه.

<sup>۳</sup> پروردگارا! خودت را به من نشان ده، تا تو را ببینم! گفت: هرگز مرا نخواهی دید! ولی به کوه بنگر اگر در جای خود ثابت ماند، مرا خواهی دید! اما هنگامی که پروردگارش بر کوه جلوه کرد، آن را همسان خاک قرار داد؛ و موسی مدهوش به زمین افتاد.

هست او بالاتر از شرح و بیان --- گر تو خواهی از درون خود بخوان

همین قدر مقدمه کافی است از برای مطلب کفری که در نظر است و آن این است که هرگاه بخوایم یک نفر کافر یهودی یا مسلمان متقی - هر کدام باشد فرقی نمی کند، زیرا که این مطلب دخلی به کفر و ایمان ندارد- غرض آن یهودی را اولاً مزاجش را عادت می دهم به تقلیل غذا تا چهل روز و تدریجاً غذای او را کم میکنم به حد مخصوصی که خود می دانم بعد از آن چهل روز دیگر او را پرهیز می دهم از خوردن حیوانی تا آنکه جمیع مضافات و منسوبات نفس ناطقه او که حجاب است به این سبب ضعیف و رقیق گردد و از کدورات نفسانی و طبیعت و ماده بکلی تصفیه شود و از ابتدای امر به او تعلیم میکنم که ذکر بخواند و او را لیل و نهار مشغول به آن ذکر می کنم؛ کارش بجائی می رسد که حتی در خواب می خواند و اگر کسی پهلوی او باشد می شنود و لازم نیست که آن ذکر اسمی از «اسماء الله» و اسماء شریفه باشد هر چه باشد فرقی نمی کند «یا عمر» باشد یا آنکه «یا علی» باشد هر چیزی که باشد مقصود نه خود آن ذکر است بلکه مقصود اشتغال اوست به یک چیزی که از آن چیز آنی و زمانی خیال خود را خارج نکند تا آنکه رفته رفته خیال از همه جا جمع شود و همّ او همّ واحد گردد بلکه به جایی می رسد که همّ واحد او نمی ماند؛ جمیع خیالات و هموم او بکلی برطرف و زایل می گردد و از این تفرق بال و

تشتت خیال کم فارغ گردد و از هر جا خیال او جمع و ساکن شود تا مدت سه اربعین .

یک اربعین تقلیل و یک اربعین پرهیز و یک اربعین وقوف در انتهای سیر و تعیین به اربعین از این بابت است که نهایتش اربعین است و اقلش سبعة به اختلاف استعدادات و حالات عامل بسته می باشد و در این بین شروط و آدابی هست که اظهار آن جایز نیست.

شرط اعظم آن است که به اطلاع و نظر خود بنده می باید چون که در مدت ریاضت همه روزه بایست از حالش مطلع باشم<sup>۱</sup> و از مقامی به مقامی او را سیر و

---

<sup>۱</sup> این کلام همه روزه بایست از حالش مطلع باشم. به دو شکل محقق می شود. یا به اینکه شخص مدعی هدایت گری بدون واسطه ی هدایت شونده از تفکرات و اعمال ناپیدای او مطلع شود و یا اینکه هدایت شونده ، خودش وضعیت درونی خود را به سمع و نظر هدایت گر خود رساند.

برخی از ساده اندیشان از گذشته تا بدین روز تصور کرده اند که هرکس بتواند از احوالات درونی افراد خبر دهد پس سیری در عالم معنوی حقیقی داشته غافل از اینکه این روش هیچ گاه مورد نظر کلام وحی نبوده بلکه این موضوع را در آیات قرآن کریم به این نحو مشاهده می نماییم که امور پوشیده به توسط وحی به رسول ابلاغ می گردید و تنها ایمان حقیقی بر درک و اجرای وحی از مردم خواسته شده بود و رسول خدا هیچ گاه بر این امور توصیه نداشته و اگر احتمالا در شرایطی، مشکلی در موضوعات گوناگون برای افراد پیش می آمد غالبا ایشان را دعوت به بهره گیری از ادعیه و علوم حسی می نمود نه چنانکه در بعد از دوران نزول و اجرای کلام وحیانی مشاهده می کنیم که برخی از افراد ، مردم را با اینگونه اعمال به سمت اهداف خویش هدایت کرده و اشخاصی را که نتوانسته باشند از غیب و این قبیل امور بهره گیری کرده باشند را قشری معرفی نموده اند و حال اینکه قرآن

حرکت دهم به دستور العملی که ممهّد و معهود است. آن وقت آن یهودی بحدی می رسد که جمیع مراتب وجود خود را بر سبیل قهقروی طی می نماید و سیر می کند، تا به تمام نفس ناطقه خود برسد.

و صوفیه کفره این را سیر الی الله گویند، و کلام عرفا است که گفته اند **النهاية هو الرجوع إلى البداية**<sup>۱</sup> و چون به این مقام رسید به حس و عیان همه چیز را مشاهده می کند، حتی ملکوت سماوات را و ارضین را و احاطه و استیلا و تصرف در ملک بحسب استعداد خود پیدا می کند و این مقام مقامی است که بعضی از ایشان تکلیف را ساقط می دانند<sup>۲</sup> و خود را واصل می نامند و

کریم تنها راه اطلاع از حقایق موجود در عالم چه در امور ظاهری و یا باطنی که با واژگانی نظیر کسب نور به دست می آید را در گرو پیروی از دستورات و حیانی معرفی نموده و لاغیر  
<sup>۱</sup>. این گفتار جنید است که چنین آمده:

قال الجنید : النهاية هي الرجوع إلى البداية؛ یعنی نهایت الإنسان الكامل أن يرجع إلى التجلی هو مجمع البحرين، وحضره الجمع والوجود، وحقیقة الحقائق التي لا رسم لها، ولا صفة. (الضیاء الشمسی علی الفتح القدسی شرح ورد السحر للبکری، ج. ۲، ص. ۴۸)  
<sup>۲</sup>. تذکر این نکته لازم است که با مطالعه ی ادبیات عرفانی، الزاما تمامی گروه هایی که در مراحل از سیر و سلوک خود، احکام و اعمال وارده در شریعت را رها کرده اند شامل این گفتار [به حس و عیان همه چیز را مشاهده می کند، حتی ملکوت سماوات را...] نمی شوند چراکه بسیاری از ایشان، الفبای عرفان را نیز درک نکرده تا چه رسد به مشاهدات ماورائی بلکه بسیاری از ایشان را بر طبق توهمات تلقین یافته از مطالعه در سیر زندگانی اساتید خود که در مراحل، قائل به عدم وجود فایده بر احکام و اعمال شرعی یافته اند از همین باب به تقلید از ایشان پرداخته، غرض اینکه با مطالعه سطوری که مرحوم

از برای آیه شریفه «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»<sup>۱</sup> معنی بافند و بعضی از ایشان اگر شنیده باشی از محرّمات اجتناب نمی نمایند.

باری او را در آن مقام که منتهای سیر است نگاه می دارم تا هفت روز یا بیشتر الی اربعین و بعد از مدت معهود او را به آداب و شرایطی چند که خود می دانم تدریجا میگردانم تا مقام اول و این را سیر من الله الی الخلق گویند و بعد ذلک هر گاه بخواهند که با آن مقام صعود و عروج کند به ریاضت خاصه جزئی که طول چندانی ندارد می تواند عروج نموده و گاه باشد که تصرف و قاهریت او به جایی می رسد که حتی تصرف در خیال غیر می تواند کرد که شب را در نظر روز و روز را در نظر و خیال او شب نماید و می شود که جدار و سقف خانه را در نظر کسی تلاکند و باز به حال اول برگرداند و پای خود را از زمین برلب پشت بام گذارد و از نظر غائب گردد و در اطاق بسته داخل شود و از اطاق بسته بیرون آید و می شود وصله مسی را بدست بمالد و آن را تلاکند و باز به حال اول برگرداند. و دوام طلا بودن این مس به قدر قوه نفس اوست. و گاه باشد که بعض نفوس مستعدّه با شور و محبت را که مایلند به عالم عرفان و حقیقت این یهودی ما به یک نگاه منقلب کند و او را بی خود نماید و تغییر کلی در حالات او بدهد و با همان اسمی که در ایام سیر، ذکر او بوده است بسیاری از کارهای

وفائی آورده این گمان به وجود نیاید که هریک از ایشان دارای مقاماتی بوده اند ولو بالباطل.

<sup>۱</sup>. و پروردگارت را عبادت کن تا یقین [مرگ] تو فرا رسد! (حجر. آیه ۹۹).

جزئی را می تواند کرد، مثل تسکین صداع<sup>۱</sup> و درد دندان و درد شکم و عقرب گزیده و باز کردن اقفال و تسکین گریه اطفال و امثال ذلک و همان اسم را در منظرها<sup>۲</sup> داخل می نماید، یا بعینه یا آنکه حروف او را تقطیع<sup>۳</sup> می کنند و آن حرف را در میان منظر درج می نمایند. و از آن جمله است «شیخ ابوسعید ابوالخیر خراسانی» که اسم سیر خود را در جمیع رباعیات مندرج نموده است.

و بالاتر از همه اینها آن است که در مدت یک ساعت کسی را سیر دو ساله یا سه ساله بدهد یعنی تصرف در خیال او می کند و او را مثلا به هند بفرستد و در آنجا مدتها با مردم مخالطه و آمیزش نماید و لیل و نهار بر او بگذرد و چون باز او را برگرداند یک ساعت بیش نگذشته باشد.

و این یهودی ما و جماعت عرفا، اسم این را طی زمان گذاشته اند. و این حرف بسیار غلط و بی معنایی است بلکه این از بابت استیلا و غلبه یهودی است بر آن کس و از بابت مغلوبیت نفس اوست مر یهودی را، مثل استیلا و غلبه خواب بر تو که فی الجمله نمونه ای از آن است که بعضی از مضافات و منسوبات نفس ناطقه منخلع می گردد. و در عالم خواب که گاه می شود

۱. سر درد.

۲. منظر یا منتر، ماخوذ از اوستائی منتره ، به معنی کلام مقدس است یا دعا و وردی که شخص را قادر به تصرف در اشیا و اشخاص می سازد و همچنین به ذکری که مرتاضین برای دفع گزند گزندگان می سرایند و یا نوعی از طلسمات نیز گفته می شود.

۳. اسامی افراد را به حرف در آوردن. مثلا علی به «ع»، «ل»، «ی» تغییر یابد.



سفرهای طولانی می‌کنی و عالمها طی می‌نمائی و حال آنکه مدت خواب تو یک ساعت بیشتر نبوده است. بلی طی زمان و طی زمین مخصوص است به پیغمبر و ائمه معصومین - علیهم السلام - و از برای غیر ایشان محال و ممتنع است. و البته این را شنیده ای که راوی می‌گوید: حضرت در کوفه به من فرمود **کن فی المدینه** به خدا قسم که کاف کن را در کوفه شنیدم و نونش را در مدینه. و اگر در حق غیر ایشان از طی زمین و زمان شنیده باشی بی اصل و دروغ است! و این یهودی ما خیلی کارها از او ساخته می‌شود و هرچه از این چیزها که عرض شد در حق این طایفه حکایت می‌کنند غالباً صدق است مگر طی زمین و طی زمان.

و این سیری که به یهودی داده شد و مقامی که مفصلاً عرض شد مقامی است که خداوند جل ذکره می‌فرماید: **اطعنی اجعلک مثلی تقول لشی کن فیکون**<sup>۲</sup> اما این جماعت یعنی عرفای لا یعرفون الله از راه اطاعت نرفته اند چون

<sup>۱</sup> کلام مرحوم وفائی در امتناع طی الارض، ظاهراً اشاره به نوع اول از قابلیت تکوینی طی الارض دارد و اگر نه طی الارض و سایر امور این دسته که به توسط اجنه صورت بگیرد ممتنع نمی‌باشد.

<sup>۲</sup> اشاره است به حدیث قدسی « عبدی أتعنی أجعلک مثلی، أنا حیّ لا أموت اجعلک حیّا لا تموت، أنا غنیّ لا أفتر أجعلک غنیّا لا تفتقر، أنا مهمما أشاء یکون أجعلک مهما تشاء یکون. » بنده‌ام، از من اطاعت کن تا تو را مانند خود سازم. همان طوری که من زنده هستم و نمی‌میرم تو هم همیشه زنده باشی. همان طوری که من غنی هستم فقیر نمی‌شوم تو هم همیشه غنی باشی. همان طوری که من هر چه را اراده کنم می‌شود تو را هم همین طور سازم. (الجواهر السنیه، ص ۳۶۱)

اطاعت را مشکل و دشوار دیدند به ریاضات ممنوعه منحوسه کار را بر خود آسان کردند و از راه مخالفت به قهر و غلبه رفته اند زیرا که اطاعت و بندگی، مخالف با هوای ایشان بود.

اول قدمش خود را به خدا دادن و راضی به قضا بودن و از ماسوی گذشتن است و یهودی ما از بدو امر می خواهد که قاهریت و سلطنت بر ماسوا داشته و تغییر قدر و دفع قضا نماید **فبینهما بون بعید و البعد بین الطریقین کبعد المشرقین**. هزار نکته باریکتر از مو اینجاست.

به نشانه های اطاعت و علامات عبودیت فی الجمله در رساله «سراج المحتاج» اشاره شده است. و این طایفه بعد از سیری چند که به دست می آورند و هر کدام بقدر استعداد اوست و آن هم چیز ناقص معیوبی است که دوام و ثباتش بقدر قابلیت اوست نه به اندازه دوام و ثبات **أجعلک مثلی**. زیرا که مقام **أجعلک مثلی** مقامی است که طی آن به ارشاد و جذب خود باری تعالی است لا غیر و آن نمی شود الا به اطاعت و عبودیت.

و این عارف بیچاره گاه باشد چندین امر واجب از جانب حق بر او متوجه است مثل حاصل نمودن برائت ذمه از مظالم عباد یا قضا کردن نمازهای بی تقلید و اجتهاد؛ همه را گذاشته و مشغول ریاضت و خواندن ذکر یا **شنطیا** می شود.

و جمعی طفل طبعان و احمقان، مرید او می شوند، چرا؟ چون که از خبایا و ضمایر گاهی خبر می دهد و حالا که دارای این مقام است پس او از اولیای خدا و مقربان حق است. این مصراع چقدر مناسب مقام است که بگوئیم:

**حفظت شیئاً و غابت عنک أشیاء**<sup>۱</sup> نمی دانم اگر آقای یهودی ما را ببیند پس چه خواهد گفت؟

باری غرض از این تحریر و سیردادن یهودی فقیر و ذکر او به تفصیلی که معروض شد این است که محقق و معلوم گردد این همه آوازا که شنیده ای و سالهاست که این آوازا بلند است ابداً دخیلی به عبودیت و بندگی ندارد، محض صنعت و صنعت محض است. و این صنعتی است از صنایع و سری است از اسرار مشایخ و رؤسای طایفه صوفیه کفره فجره - خذلهم الله - و فی الجملة نمونه ای از او هم در دست فرق مسلمین بوده و هست به گمان اینکه شاید راه وصول به حق است.

والحمد لله مطلب از برای اهل حق آشکار و بدیهی شد که ابداً این راه دخل و ربطی به خداپرستی ندارد. مومن و کافر هر دو در او یکسان اند و محض صنعت است. مثل اینکه مومن و کافری هر دو تحصیل علم نمایند یا آنکه هر دو، ساعت

<sup>۱</sup>. اشاره است به شعری از حسن بن هانی حکمی، مشهور به ابونواس اهوازی (۱۳۳- ۱۹۶ هجری قمری)

سازی یا نجاری یا خیاطی یاد بگیرند. و اگر این امر چیزی بود که دخلی به دین و ایمان می داشت پس می بایست که ائمه معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - بیش از احکام و امور دیگر اهتمام در این باب فرموده باشند و دستورالعمل به مردم داده و کتاب تدوین نموده باشند بلکه منع فرموده و لعن کرده اند اشخاصی را که عامل این کارها بوده و به این روش عبادت از برای خود به هم بافته اند. بلکه طریقه اطاعت و بندگی همین است که ابلاغ فرموده و حجت را بر همه تمام کرده اند.

بلی چیزی که از ایشان - سلام الله علیهم - رسیده و میزانش معین گردیده:

تفکر ساعت است و حضور قلب در صلوات خمس است و فراغ بال از خیالات دنیویه است و خلوت کردن از اغیار در آخر شبها از برای مناجات و زاری به درگاه قاضی الحاجات است و توکل یا استخاره از برای رفع وسواس و تردید در امور است زیرا که تردید و وسواس قلب را تیره و کدر می نماید و غذا خوردن است به قدر کفاف و حاجت نه به قدر میل و اشتها و ذکر موت است از برای قطع آرزوها و آمال و حرف زدن است به قدر ضرورت و معاشرت است به قدر حاجت و نظائر اینها بسیار است که از شارع حکیم و مرشد حقیقی دستور العمل رسیده.

جائی که آداب تخی را از برای عبادالله بیان فرموده باشند چگونه می شود در چنین امر بزرگی اهمال نموده باشند و این چیزی که به اعتقاد آقای مرشد اصل

مطلب است و موجب وصول به حق است ابدأ در او بیانی نفرمایند و به طالبان حق کما هو حقه نرسانند، حاشا.

و صنعت بودن این امر از بابت شدت مشابهتش به حق ، بر اغلیبی پوشیده و مخفی است و بعید نیست که بر اکثری از خود عرفا هم پوشیده باشد زیرا که اثر و خاصیتی که بر این صنعت مترتب و از خواص قهریه اوست شباهت بسیاری به کارهای انبیاء و اولیاء دارد بطوری که بر خود عامل و صاحب صنعت هم پوشیده شده است و امر بر خودش هم مشتبه است.

چنین گمان دارد که اینها همه از تاثیر وجود مبارک است زیرا که در این بین در بعضی از اوامر و نواهی اطاعت حکم شارع هم در دست دارد. نماز و روزه و تهجد و بعض مستحبات دیگر بجا می آورد چنین گمان کرده است که از تاثیر این اطاعتها است و همه خرابی مرید و مراد از همین جاست. بر فرض اینکه این اعمال و اورادی که از شارع در دست جناب مرشد است خالصا لوجه الله باشد چیزی است علاحدّه و آن صنعت چیزی است علاحدّه، و ابدأ دخلی به هم ندارند و چون هر دو مخلوط و ممزوج به هم شده مایه خرابی و اشتباه از برای طالب و مطلوب است. و اگر این چیزی که از شارع در دست است خالص از برای حق است اثراتی علاحدّه دارد و چیز دیگر است که اهل خبره آن را می دانند و می شناسند و مثل پاره ای از جهال، فریفته این ذکر و حال و اخبار از ماضی و استقبال نمی شوند و اگر جناب مرشد سلمه الله معتقد باشد که اینها همه

از عبودیت است و اطاعت و خلوص نیت اوست همین اعتقادش دلیلی است محکم بر خلاف آن چیزی که اعتقاد فرموده است. جائی که عارف سالک یهودی ما به تفصیلی که عرض شد عامل این همه صنعت عجیب باشد جناب مرشد واصل و آغای عارف کامل دیگر چرا باید مغرور به مکاشفات و کرامات باشد که خود را هلاک و بندگان خدا را گمراه نماید؟ و فرق میانه کرامت و صنعت نگذارد؟ تا کار بجائی رسد که حتی بر خود مولانا امر مشتبه شود و تمیز میان کرامت و صنعت را نداند.

کرامت چیزی را می گویند که خداوند از برای بنده خاص خالص مومن خود اکرام له میکند بدون اراده و میلی از او و بدون اطلاع و خبر او زیرا که آن بنده خالص مطیع، تماما خود را به حق داده و قطع جمیع آرزو و خواهشها در راه حق نموده است، ابدا اراده و میلی از خود ندارد. و اراده او در اراده حق بکلی فانی و مضمحل است و در مقام رضا و تسلیم است. و چون قلب منور او فارغ از هر چیزی است محل نزول حق و جلوه گاه او است و حضرت حق - جل اسمه العزیز - از برای اعزاز خود در بعض موارد اموری چند که جلوه و نمودی داشته باشد در آن محل صادر می فرماید حتی بعد از مردن و از دنیا رفتنش.

و مرده را می دانی که دارای اراده و میلی نیست و همین دلیل است بر اینکه در ایام حیات هم اراده و میلی نداشته و این هم یک معنی است به اینکه حیات و ممات ایشان یکسان است. باری اینها همه اکرامی هستند از برای آن بنده مومن

که از خود اراده و تمنائی ندارد. و این مقام غیر از دعا است و غیر از مرحله آرزو و تمنا است و مقام دعا و خواهش از حق تعالی چیزی دیگر است و در آن خوب و بد یکسانند. اما سؤال و خواهش نیکان و پاکان از حضرت رب الارباب جوری است و سؤال بدان جوری دیگر است و این مطلبی است که محتاج است به تفصیلی طویل که در این جا مقامش نیست.

مقصود، بیان معنی کرامت بود هم چنانکه معروض شد. نه مثل جناب مولانا که صنعت شده و به هوای نفس و میل خاطر شریف هر چه بخواهد در هر جا که بخواهد خود نمائی و صنعت فروشی نماید و مردم را فریفته حالات و ذکر و فکر خود گرداند.

اما تمیز میان این دو از برای طالبان دنیا و تابعان نفس و هوا بسیار مشکل است. از بابت مشابَهت آنها با هم. مگر کسی که احاطه کلی بر حالات و رفتار و سلوک ائمه معصومین داشته باشد و حفظ و عصمت خدائی هم شامل احوالش باشد که اگر عصم الهیه شامل حال نباشد، هر چند که حضرت فیل باشد هم میگذرد و استعصمک یا الهی فاعصمنی فانی لن اعود لشیء کرهته منی ان شئت ذلک.

باری مقصود اصلی از تحریر این اوراق و اظهار این اذواق اثبات صنعت بودن این امر است. بحمدالله رب العالمین تحقیقا آشکار و مبرهن شد به نوعی که ابدا از برای طالبان حق شبهه ای باقی نمانده است. و اما اشخاصی که سیر این

راه را کرده و صاحب این صنعت غریبه بوده اند از متقدمین و متاخرین بسیارند و مثل اهل فراموش خانه یا از کلام یا از سیما یکدیگر را می شناسند. از اقوال و افعال میرزا محمد اخباری<sup>۱</sup> چنین می فهمم که رفته است.

۱. میرزا محمد بن عبدالنبی بن عبدالصانع نیشابوری استرآبادی معروف به میرزا محمد اخباری (۱۱۷۸-۱۲۳۳ ه ق) از فقها و محدثین و اعظم علوم غریبه بود که در زمان فتحعلی شاه قاجار به تهران نقل مکان می کند و در خصوص جنگی که میان ایران و روسیه وجود داشت پیشنهادی به شاه مذکور می دهد: "گفت من چله می نشینم و از روزی که به چله نشستم تا چهل روز حتما سر اشپختر(سردار روس) را به درگاه شما می آورند، به شرط آنکه اگر من پیش بردم شما این مطلب را آشکار کنید و به حمایت من طریقه اخباری را در ایران رواج بدهید و با کسانی که مخالف من هستند مخالفت بکنید. فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت و قرار شد چهل روز دیگر سلام بنشینند و در همان مجلس سلام سر اشپختر را برایش خواهند آورد. پس از این شرط و پیمان حاج میرزامحمد معنی که صورت مردی را بر دیوار کشید و آن را اشپختر نام گذاشت و پای آن نشست و طنابی را به پشت خود بست و دو سر آن را به دو طرف شکلی که بر دیوار کشیده بود بست و شب و روز که در پای آن نقش نشسته بود چشم بر آن دوخته بود و مرتباً ورد معینی را که معنی نداشت می خواند و آن قدر بر آن نقش دیوار نگاه کرده بود که هر دو چشمش سرخ و به رنگ خون شده بود و چنان متوجه این کار بود که هرکس وارد آن حجره میشد ملتفت نمی شد و توجهی به او نمیکرد. سرانجام روز چهلم کاردی برداشت و در سینه آن نقش که بر دیوار کشیده بود فرو برد و گفت در همین موقع اشپختر را کشتند. فتحعلی شاه همان روز مطابق قراری که محرمانه گذاشته بود همه اعیان دربار خود را به سلام دعوت کرد و روی تخت مرمر به سلام نشست، اما هرچه منتظر شد سر اشپختر را نیاوردند. سرانجام حوصله اش سررفت و کسی را نزد میرزا محمد فرستاد پرسید چه شد؟ روز دارد تمام می شود و خبری از او نیست. وی جواب داد کسی که سر را می آورد اگر پای اسبش لنگ بشود و چند ساعت دیرتر برسد تقصیر از من نیست. یک ساعت پس از آن واقعه عاقبت سواری آمد و سر اشپختر را آورد و معلوم شد که راستی در سلیمانیه در



میرزا ملکم خان<sup>۱</sup> که یکی از سفیران دول خارجه می باشد و از اهل این عصر است، محققا رفته.

شش فرسنگی تهران پای اسبش لنگ شده و این که دیر رسیده برای آن است که مدتی در آن جا مانده است". (تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. ص ۲۹۴ و ۲۹۵)

۱. میرزا مَلْکَم خان (۱۲۱۲- ۱۲۸۷ خورشیدی) روزنامه نگار ، سیاست مدار و از بنیان گذاران فراموشخانه (فراماسونری) ایران در دوران مظفرالدین و ناصرالدین شاه قاجار. در رابطه با اعمال خارق العاده وی چنین آورده اند: "یک روز میرزا ملکم خان، با تنی چند از سفیران خارجه، وعده ملاقات گذاشته بود. همه سفیران حاضر شدند ولی از میرزا ملکم خان خبری نشد و تاخیر او مدتی دراز به طول انجامید. درست هنگامی که دلتنگی سفرا از این تاخیر ملکم از اندازه گذشته بود، سر و کله او پیدا شد. تا ملکم پا به مجلس گذاشت یکبار فریاد اعتراض از هر سو برخاست و همه او را بر دیر آمدن سرزنش کردند. ملکم خان وقتی که اعتراضات و ملامتهای سفرا را شنید لبخندی زد و با خونسردی به ساعت خودش نگاه کرد و گفت، آقایان ساعت من درست همان وقتی را نشان میدهد که موعد ملاقات ما بوده است ، و گناه خرابی ساعتهای شما به گردن خودتان است، هریک از سفیران به ساعت خودش نگریست ولی آن را غلط یافت و جالب اینکه همه ساعتهای نیز با یکدیگر اختلاف پیدا کرده بود. و در این هنگام ملکم خان از حاضران خواست که ساعتهای خودشان را به او بدهند و آنها چنین کردند، ملکم خان هاونی خواست و آن ساعتهای را در هاون ریخت و با همه توانایی خود شروع به کوفتن کرد، و تا سفیران به خود آمده خواستند از کارش جلوگیری کنند از آن همه ساعت زیبا و گرانبها چیزی جز یک مشت چرخ و پیچ و مهره خرد شده و صفحه و بند و لوله پاره شده برجای نمانده بود. آنگاه ملکم نگاهی رندانه به روی همه صاحبان ساعتهای افکند و پس از آنکه هر یک از آنها نیز نگاهی خیره و پر از خشم با چهره او افکندند، نوکرش را که در بیرون ایستاده بود بانگ زد و نوکر در حالی که سینی با هندوانه ای بزرگی و کاردی دراز در دست داشت، به درون آمد و سینی را با هر چه در آن بود پیش روی ملکم گذاشت. آنگاه ملکم قاچی از هندوانه را برید، و سفیران باشگفتی بسیار دیدند که همه ساعتهایی که لحظه ای پیش در برابر چشمان خودشان خرد و در هم کوفته شده بود ، دست نخورده و درست توی هندوانه انباشته شده

در مکه معظمه یکی از اهل عامه و صوفیه را ملاقات کردم رفته بود و قریب دو‌یست نفر از اهل تصوف در حوضه ارشاد او بودند.

ملا ولی الله همدانی را ملاقات کردم ناقصا رفته بود و سوغات جزئی آورده بود. حاج میرزا نیاز طبسی که استاد سیر من است سالم تر از همه بود، استاد شیشه گر به ارشاد او رفتن و برگشتن ناقصی کرده است. شیخ احمد احسائی<sup>۱</sup> خوب رفته است، اما برگشتنش خالی از خلل و ختلی نیست. سید کاظم رشتی<sup>۲</sup> ناقصا رفته و ناقصا برگشته و دلیل بر نقصش همین بس است که حضرت سیدالشهداء را بشخصه به بعضی از مریدان خاص خود نشان میداد، یعنی به خیال و نظر ایشان چنان می نمود.

است . شگفت تر آنکه همه ساعتها باساعت میرزا ملکم خان میزان بوده . (میرزا ملکم خان زندگی و کوششهای سیاسی او. ص ۲۱)

۱. أحمد بن زین الدین بن ابراهیم مشهور به احمد احسائی (۱۱۶۶-۱۲۴۱ ه ق) عالم، حکیم و بنیانگذار شیخیه. تا به این روز مباحث زیادی را در رابطه با آشنایی وی با علوم غریبه دیده و شنیده ام اما هیچکدام را دارای صحت تام و یقینی نیافته ام همچنین در برخی موارد نیز اشتباه وی در تشخیص علوم مذکور و عرفان وحیانی مسلم گردیده.

۲. سید کاظم بن قاسم حسینی رشتی ملقب به نجیب الاشراف (۱۲۱۲ - ۱۲۵۹ ه ق) جانشین شیخ احمد احسائی در مسلک شیخیه است. وی در سن ۳۰ سالگی، علم فرقه شیخیه را در دست گرفت. و حدود ۱۷ سال به عنوان رکن رابع، مرجع شیخیان ایران و عراق بود. در رابطه توهمات و تخیلات وی که به پندار خویش در دایره عرفان جای می گرفت مطالبی را نقل نموده اند (نک: تحقیق در تاریخ و عقاید شیخیگری، بابیگری، بهاییگری و کسروی گرای) )

حاج ملا رضای همدانی<sup>۱</sup> صاحب مفتاح النبوه رفته، یکی از پسرانش هم ادعا میکند لیکن خبر چندانی ندارد.

کسی را که دیدم طیب رفته بود و طاهر برگشته بود حاج سید علی شوشتری بود- رحمت الله علیه- که ابدا خلل و خطری در راه به او نرسیده بود، زیرا که بنده ای بود مطیع. اگر چه فی الجمله سیر او به سبب بعضی ریاضات بود، اما به جذب حق و ارشاد مرشد حقیقی رفته بود و ابدا کسی از سرش مطلع نبود. و اشخاص دیگر که ذکر آنها موجب تطویل است هم دیده و شنیده ام، لیکن اکثرا فاسد و ضایع شدند و صنعتش را هم بدست نیاوردند. و این راه را بدون اذن و دستور العمل مرشد کامل رفته و برگشته سالمی محال است.

و اشخاصی که مبتدی و اهل ریاضت هستند اگر بدون استاد بروند، گاه باشد که رفتن معیوبی برای ایشان حاصل شود، اما برگشتن را نتوانند و در منتهای سیر خواهند ماند و بکلی فاسد و ضایع خواهند شد. و گاه باشد که محترق گردد و بسوزد و اگر صدمه به ارکان وجود او فرضا نرسد فتنه های عظیم از او بظهور خواهد رسید که موجب هلاکت خود و نفوس کثیره خواهد بود.

---

<sup>۱</sup>. ملا محمدرضا همدانی ملقب به کوثر همدانی یا کوثر علیشاه همدانی از صوفیان سلسله نعمت اللهی بود. (وفات ۱۲۴۷ ه ق)

و سید علی محمد باب<sup>۱</sup> را خودم دیدم که رفته بود لیکن بخودی خود رفته بود نتوانست برگردد و بکلی فاسد و ضایع شد و وجود او مایه فساد در عالم گردید. و این مطلب معلوم است، جایی که صنایع صوریه، بدون استاد کامل حاصل نشود، چگونه می شود که صنعتهای معنویه بدون استاد حاصل گردد؟ خصوصاً چنین صنعتی که اعلی و اجل صنایع نفسانیه است.

و هر گاه جناب مرشد بفرمایند هر چه گفتمی و هر چه نوشتی همه درست است و همه صحیح است و من هم در صنعت بودن این امر و بطلان این طریقه با تو هم قول و هم زبان و در کفر این طایفه با تو هم داستانم و طریقه من همان طریقه اطاعت و بندگی است که به آن اشاره نمودی اما جواب بسیار است و حرف بی شمار و این مختصر گنجایش محاجه بی معنی و جای لجاج را ندارد و وضع این رساله نه از برای هدایت شدن جناب مرشد است و او کارش از این نقلها گذشته و اجل از این است که هدایت شود و نه از برای اشخاصی است که داخل سلسله شده و به ارشاد مرشد فائز گردیده اند. و نه از برای اشخاصی است که از نفس مبارک آغا تمنای منصب و جاه دارند که خون مسلمانان را بخورند و نه از برای اشخاصی است که از برای امور دنیویه و اصلاح کارها از وجود شریف مرشد استمداد همت می طلبند بلکه از برای کسانی است که اگر در حق آن جناب تردیدی داشته باشند تا از تردید بیرون بیایند و به جهت اتمام حجت

<sup>۱</sup>. سید علی محمد شیرازی ملقب به باب (۱۲۳۵-۱۲۶۶ ه.ق) بنیانگذار بابیه.

است از برای کافه مردم **لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِنَا وَيَخَيَّ مَنْ حَىَّ عَن بَيْنِنَا**<sup>۱</sup> و اینکه فرمودند با شما همزبان و همداستانم بی اصل و دروغ است و اگر فرمایش صحیح باشد پس امر ارشاد و مرشدیت جناب آغا غلط و بیجا است. زیرا که ثابت نمودیم از برای بدست آوردن صنعت و طریقه باطل البته وجودی کامل مثل آقا ضروری است و راه حق منحصر است به ارشاد و جذب مرشد حقیقی که حضرت واجب تعالی است بحکم آیات قرآنی و رسول خود می فرماید **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**<sup>۲</sup> و می فرماید: **وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**<sup>۳</sup> و می فرماید **وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا**<sup>۴</sup> و می فرماید: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**<sup>۵</sup> و می فرماید: **وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا** و کسی که قرآن می خواند می داند که آیات قرآنی همه صریح اند بر اینکه هدایت مخصوص است به حضرت باری تعالی و جذب او و همه آیات دلیل اند

<sup>۱</sup> تا آنها که هلاک (و گمراه) می شوند، از روی اتمام حجت باشد؛ و آنها که زنده می شوند (و هدایت می یابند)، از روی دلیل روشن باشد. (انفال. آیه ۴۲).

<sup>۲</sup> تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند. (قصص. آیه ۵۶).

<sup>۳</sup> و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند. (نور. آیه ۴۶).

<sup>۴</sup> و اگر می خواستیم به هر انسانی هدایت لازمش را (از روی اجبار بدهیم) می دادیم. (سجده. آیه ۱۳).

<sup>۵</sup> تو فقط بیم دهنده ای! و برای هر گروهی هدایت کننده ای است. (رعد. آیه ۷).

<sup>۶</sup> و اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود، هرگز احدی از شما پاک نمی شد. (نور. آیه ۲۱).

بر اثبات مدعا و اگر بفرمایند ارسال رسل و بعث انبیاء و نصب اوصیاء از برای چیست؟ مگر اینها همه از برای هدایت و ارشاد نیست؟ عمده مقصود بنده این بود که گفتگو به اینجا رسد و حرف به اینجا کشد تا آن جناب ارشاد انبیاء و اوصیاء را از برای امر ارشاد و مرشد بودن خود دلیل و حجت نماید که دلیل خودش را بر خودش نقض نمائیم.

اولا انبیاء و اوصیای ایشان همه از جانب حق مأمور و منصوب اند و ثانیاً هر چه می گویند از جانب حق است و از خود بدعتی در دین خدا نمی گذارند و ثالثاً تابع هوا و هوس نیستند که هر کس اظهار ارادتی از برای مال و جاه و منصب به ایشان کند او را مدد کنند و به او عطا فرمایند و هیچ یک از ایشان از بدع کفار و مخالفین در دین خدا خلط و مزج نمود که سیر **من الخلق إلى الله و سیر من الله الی الخلق** به امت خود بدهد و کسوه به ایشان پوشاند و داخل سلسله و حلقه کند و ریاضات منحوسه از اصل باطل را به مردم تعلیم کند تا بر خبایا و ضمائیر مطلع باشند و خداپرستی را موقوف به پرستیدن مرشد کامل واصل بدانند. باری نمی دانم کیستی و کجائی هر که هستی هر جا هستی اگر اهل حقی و حقیقتا بنده خدائی، خود را در میان مردم مخفی و پنهان نما و اسباب دکان داری و خودنمائی را برچین و در مصداق **الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هُوَنًا** باش

۱. بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند. (فرقان. آیه ۶۳).

و چهره دین حضرت خیر المرسلین را به ناخن نادانی مخراش و اگر هوای آغائی و خودنمائی ترا مانع از این است پس خدا و محمد مصطفی و علی مرتضی بیم و این بنده رو سیاه را از جناب مولانا خواهش و استدعا چنین است که دین را ممزوج با صنعت نفرمایند و اسم صنعت را ایمان و تقوی نگذارند به همین طوری که میرزا ملکم خان و سالک یهودی بی ایمان ما هستند آن جناب هم سلوک و رفتار نمایند زیرا که محض صنعت فروشی و خودنمائی ضرری برای ایمان و مسلمانی ندارد.

من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و هرگاه کسی از عرفا و مرشدین به این بنده ایراد کند و بگوید سرّی را که سالهای سال پیران طریق و استادان فن کتمان کرده و مخفی نموده اند، تو چرا او را فاش کردی و اظهار نمودی و از عقوق مشایخ و پدران سلسله احتراز و پروا نکردی؟ عرض می شود که: اولاً اهل فن می دانند که چقدر باز ستاری و پرده پوشی نموده ام و تعمد در ساده نویسی کرده و بر آیات قرآنی و کلمات اهل بیت معصومین ایشان را مفتضح نموده ام و ثانیاً فرزند ناخلف بسیار است و در هر سلسله و قومی بوده است و از آن جمله است محمد بن ابوبکر و هرگاه در این سلسله یکی هم ناخلف باشد نقصی و عیبی نیست. و ثالثاً به حکم **المأمور معذور**، به امر و فرمایش حجت الاسلام و المسلمین العالم العامل الموحد الكامل شیخنا الاکبر الشیخ جعفر الشوشتری - ادام الله ظلّه علی رئوس

المسلمين - بوده است. و چون امثال امرش بر كآفه امت سيد المرسلين فرض و لازم فلهدا معذورم و العذر عند كرام الناس مقبول. و كان ذلك في ارض الغرى در يك هزار و دو يست و نود و چهار هجرى.



## تصاویر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السلام عليك ايها السيد الصالح المطيع ذو الشرف الرفيع  
 والحسب المنيع والفضل الجبج العالم العامل والفاضل الكامل  
 السيد السند والركن المعتمد الموفق المؤيد مروج الشريعة  
 والدين فخر العلماء والمجاهدين اصلي الله عليه وكرمه في البرية  
 امثال الحق جده محمد والصلوات الله عليهم اجمعين معروض  
 ميديا وكتاب مستطاب كه تالي فصل الخطاب بود چون آيات  
 كبري معرق و تبارك خيا بخش ديد و ناسخ تارك كرديد از باب  
 حسن خلق كه اختصاره و بيان جبر و قه و ذكرا است قوسا  
 شده بود در مجيبه الجبر و اختيار و اختيار خود را برشته و غير  
 آورده و آنچه در اين باب دانسته نوشته باشم يا سبحان الله  
 يا انك عياني بنده و زنده در كلمات حكما و متكلمين نظري است  
 و نه از اقوال علماء اطالع و خبري نه نوه نفع و استنباطي نه در  
 شهودي و نه در دل نشاطي كسي كه حال رفع و نصب را از هم فرق

كأنه



تصویر صفحه اول از «دیوان وفائی شوشتری»

بسم الله الرحمن الرحيم  
 فهرست رساله مفرح الروح با تفصیل است  
 مفرح الروح شصت چهارم جمله اول در جمیع بوط است با نوعی از مسجور و موصول است  
 و دفع و رفع علی که از جنیان بند یا بسبب شندی در ساعت عقد نکاح یا زفاف یا از ضعیف  
 یا از استرخای است بند و معالجه با دعیه و ادویه از معاجین و سایر مرکبات و مفردات و ذرات  
 قاطبه با و علاج کزبته و جتدم و سحر از ازاله محله در در اعانت بر حرام است و آن  
 بدو سید است و یک خانه سید اول در معالجه با دعیه و سید حرم در معالجه با دو سید و بیان علتها  
 که در زن و مرد بخت بر عدم استیمنی میشوند و اسباب علامات و معالجات آنها نیز در فصل  
 در مرکبات مخصوصه و ادویه مناسبه و فواید دیگر در آن سه مقصد است مقصد اول در مرکبات  
 مخصوصه مشتمل بر و دیطوس و سنجین و رواء و لکله و غیره مقصد دوم در ادویه مناسبه  
 مقصد دیگر جهت اعانت بر استیمنی مقصد سیم در فواید دیگر در آن شش فایده است اول در  
 استحباب یک عیب از مرد است یا زن فایده دوم در امتحان زن که با هر چه است یا نه فایده سیم در علامات  
 استیمنی است فایده چهارم در امتحان وجود حرم و عدم آن فایده پنجم علامت و آثار حال بودن  
 بیسران و دختران است فایده ششم تدبیر پسر شدن حرام است با دعیه و اعمال و ادویه هر جمله  
 سوم در حفظه جنین و منع سقط و سهولت ولادت و آن در پنج مقام است و در پنج مقام  
 اول در بیان اسباب و علامات اسقاط است مقام دوم در تدبیر کیفیت سلوک زنان  
 است مقام سوم در فساد شهوت و معالجه است مقام چهارم در حفظه جنین از سقط و  
 مقام پنجم در حفظ زمان است جنین است و جنین از سقط و سایر آنها بود قرآن و ادعیه است  
 اول در تسهیل ولادت با اعمال و ادویه انجام هم در تسهیل ولادت است با دعیه

تصویر صفحه اول از کتاب «مفرح الروح و مفتاح الفتوح» اثر «ملا فتح الله بن محمدرضا مرعشی شوشتری، متخلص به «کیمیایی»



مرحوم آیت الله شیخ جعفر شوشتری



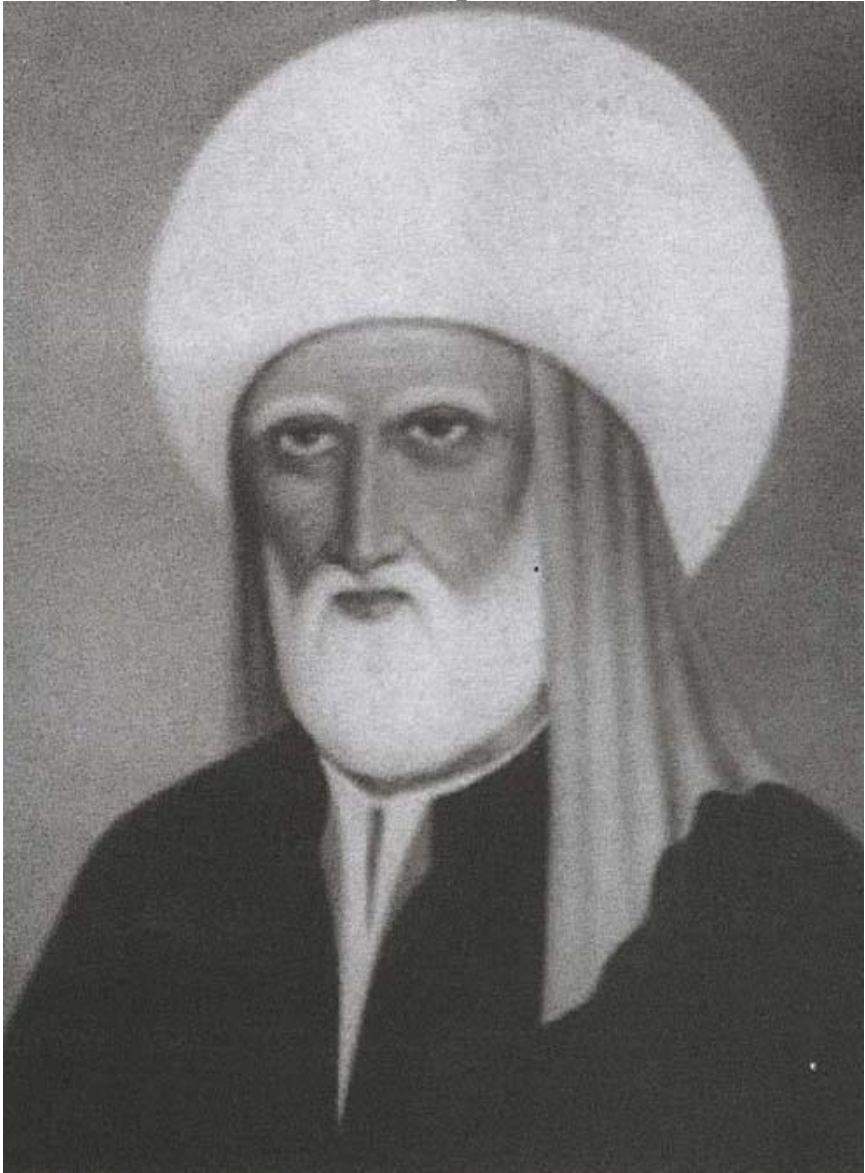


پاول دیمیتریویچ سیسیانوف (اشپختر)

میرزا محمد اخباری، توسط علوم غریبه سبب مرگ وی شد



میرزا مُلکَم خان ملقب به «ناظم الدوله»



احمد بن زين الدين احسائي معروف به «شيخ احمد احسائي»  
بنیان‌گذار شیخیه





سید علی محمد شیرازی ملقب به «باب»

بنیان گذار بابیه



سید کاظم بن قاسم حسینی رشتی ملقب به «نجیب الاشراف»  
جانشین شیخ احمد احسائی

## منابع:

۱. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، سعید نفیسی، تهران، اهورا ، ۱۳۸۳.
۲. تعلیقه بر اسفار، ملاهادی سبزواری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰ ق.
۳. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۱۹، تهران، طبع دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
۴. الجواهر السنیة- کلیات حدیث قدسی، الحر العاملی، النجف الاشرف، النعمان.
۵. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سیدالسجادین، سیدعلی خان مدنی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۶. دیوان امیر المؤمنین (ع)، حسین بن معین الدین میبیدی، تحقیق و تصحیح: مصطفی زمانی، چاپ اول، قم، دار نداء الإسلام للنشر، ، ۱۴۱۱ ق.
۷. شرح حال علامه ادیب فقید وفائی شوشتری، محمد مهدی شرف الدین شوشتری، تهران، صدر، بی تا
۸. الضیاء الشمسی علی الفتح القدسی شرح ورد السحر للبکری، مصطفی بن کمال الدین البکری، تحقیق و تعلیق: احمد فرید المزیدی. بیروت. دار الکتب العلمیه. ۲۰۱۳.
۹. میرزا ملکم خان زندگی و کوششهای سیاسی او، اسماعیل رائین، چاپ دوم. تهران، بنگاه مطبوعاتی صفی علی شاه. ۱۳۵۳.
۱۰. نور البراهین، سید نعمه الله موسوی جزائری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۳۰ ق.
۱۱. فصلنامه ی نورالصادق / دارالصادق اصفهان، سال دوم، شماره ۸۸، شماره ۱۰

---

{ 02 }